

پیرامون اهمیت سه انتخابات شوراها، خبرگان و میان دوره ای

# بر سر دو راهی بزرگ ترین گردش سیاسی درج.ا

ماهیت و مضمون آنچه در ایران می گذرد، گذار از يك رژيم اسلامی - روحانی به يك رژيم اسلامی - نظامی است. در این کوچ حکومتی، رهبر جمهوری اسلامی از خیمه روحانیت به خیمه سپاه پناه می برد. رویدادهای سیاسی در حاکمیت ایران به نوعی در پیوند است با این گذار و این کوچ. در این شرایط تمام تلاش رهبر جمهوری اسلامی این است که بند ناف قدرت و رهبری خود را از روحانیت و مجلس خبرگان بریده و آن را به فرماندهان نظامی و سپاه و بسیج متصل کند.

نخستین هدف رهبر دور زدن و خنثی کردن مجلس خبرگان است. او در این مجلس نگران سه نیرو است.

1- روحانیون اصلاح طلبی که در ارتباط نزدیک با آیت الله خمینی بوده و همین نزدیکی به آنان اعتباری بیش از وزن خودشان می دهد.

2 - روحانیون محافظه کاری که بر او از نظر مراتب مذهبی برتری دارند.

3 - حضور رقاباتی نظیر هاشمی رفسنجانی.

خطر برای رهبر ائتلاف این سه نیروست که هر کدام به دلایلی مخالف سیاست جنگی - اتمی رهبر هستند و یا او را از نظر مراتب مذهبی و حضور در انقلاب از خود پایین تر می دانند و حاضر به تمکین به خواست های او نیستند.

بنابراین رهبر تصمیم گرفته است، مجلس خبرگان را از دو سمت خنثی کند. از درون و بیرون. از درون با حذف روحانیون اصلاح طلب، تضعیف روحانیت بزرگ سنتی و بالاخره منزوی کردن هاشمی رفسنجانی. شورای نگهبان از يك سمت و شبکه مصباح یزدی از سمت دیگر در خدمت این اهداف عمل می کنند.

اما همه اینها کافی نیست، زیرا رهبر می داند اگر روحانیون اصلاح طلب و هاشمی رفسنجانی و هوادارن او نیز حذف شوند، جدال نهایی او با روحانیون سنتی که قبل از پیروزی محمد خاتمی و برغم فشار نیروهای نظامی زیر بار مرجعیت اعلم او نرفتند همچنان باقی خواهد ماند. بنظر می رسد که از همان زمان بود که رهبر از روحانیت بزرگ قطع امید کرد و اعلام کرد مرجع تقلید زیاد وجود دارد، اما رهبری فقط در او و در شخص او تعیین یافته است.

اینجاست که رهبر تصمیم گرفته است مجلس خبرگان و روحانیت بزرگ را از بیرون هم دور بزند.

چهار شبکه

1- شبکه سپاه و نیروهای نظامی،

2- شبکه بسیج،

3- شبکه مصباح یزدی،

4- شبکه مداحان در پیوند تنگاتنگ با هم و با رهبر در خدمت این اهداف هستند.

اکنون میان رهبر و نیروهای نظامی يك حمایت دو جانبه برقرار شده است. هر کس رهبری جمهوری اسلامی را نقد کند سر و کارش با بند 209 سپاه است و متقابلاً نیروهای نظامی از مصونیت برخوردارند. بخشودگی محکومیت سردار نقدی و بازگشت او با لباس سرتیپی و با

حکم رئیس جمهور بر سر سازمان مبارزه با قاچاق! آزادی سردار نظری فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ در جریان حمله به کوی دانشگاه در سال 1378، عدم تعقیب متهمان قتل های زنجیره ای و بازگشت آنها از زندان به خدمات امنیتی و سپاهی، عدم تعقیب شکنجه گران نیروهای امنیتی و سپاهی که سی دی فیلم های آنان در دوره اول ریاست جمهوری خاتمی پخش شد و... تا آخرین نمونه که قتل یک جوان دانشجو بدست یک بسیجی در دانشگاه سبزوار همگی نشان دهنده مصونیت کامل نیروهای نظامی و امنیتی در برابر تعهد آنها در ولایت مداری و حمایت از رهبر در برابر رقبائی است که در بالا ذکر شد. بدینسان میان رهبر و نیروهای نظامی پیوندی درحال استحکام است که در گذشته میان شاه و ارتش شاهنشاهی وجود داشت. چفیه ای که رهبر بر گردن می اندازد هم علامت وابستگی او به نیروهای نظامی و انتظامی است و هم علامت وابستگی نیروهای نظامی و انتظامی که گهگاه همین چفیه را به گردن می بندند به او. این چفیه از بالا که رهبر باشد تا پایین که یک عضو ساده بسیج است علامت پشتیبانی دو جانبه است برای مصونیت از پاسخگویی و مجازات.

ما در تاریخ معاصر ایران و بویژه در دوران اولیه سلطنت محمدرضا شاه که مانند پدرش از دل ارتش بیرون نیامده و مدارج نظامی را یک به یک از سربازی تا میرپنجی طی نکرده بود شاهد این طی مسیر بوده ایم. در تمام عکس هایی که از شاه جوان، چه هنگام تحویل گرفتن سلطنت از پدرش در کنار اتومبیلی که او را به تبعید انگلیس خواسته می برد تحویل گرفت و چه در تمام طول سالهای قبل از 28 مرداد، بندرت و کمتر عکسی از شاه جوان پیدا می شود که لباس نظامی به تن نداشته باشد. در تمام سالهای دهه 30 که دولت ها و پارلمان در کشاکش سیاسی مملکت بودند، شاه جوان یگانه فعالیتهای حضور در رژه های نظامی، بازدید از پادگان های نظامی، دادن سردوشی نظامی، دیدن مانورهای نظامی و... بود و پیوندش را با ارتش مانند یک حزب سیاسی مسلح مستحکم می کرد. این مسیر تا زمانی که وی پس از کودتا و با لباس شخصی از فرار سه روزه از رم به تهران بازگشت ادامه یافت و تنها در سالهای پس از کودتا و به خانه فرستادن سپهبد زاهدی کودتاجی و تبعید و ترور سپهبد بختیار و بازنشسته کردن شماری دیگر از ژنرال های کودتاجی و مدعی تاج بخشی به او بتدریج تغییر شکل داد. یعنی پس از بالا کشیدن سرگرد و سرهنگ های بی ادعای به جای ژنرال های دوران کودتا بود، که بتدریج شاه از لباس نظامی در آمد. در این دوران نیز که شیک ترین کت و شلوارهای دوخت معروف ترین خیاط های فرانسه را می پوشید نیز هر چند وقت یکبار با لباس نظامی در مانورها و بازدیدهای نظامی حضور می یافت و هرگاه سران ارتش را به حضور می پذیرفت لباس نظامی به تن می کرد تا نشانه پیوندش با ارتش و فرماندهی عالی بر ارتش خدشه دار نشود. برای حضور در هر یک از نیروها لباس آن نیرو- دریائی، زمینی، هوائی- را می پوشید و برای حضور در جمع فرماندهان سه نیرو، لباس سراپا مدال و درجه هر سه نیرو را همراه با حمایل مخصوص فرماندهی کل قوا را.

**شبکه بسیج** عنصر دیگر گذار به رژیم نظامی است. در همه کشورهایی که از درون دموکراسی های محدود به دیکتاتوری های نظامی یا فاشیستی گذار کرده اند، شبکه های نیروهای جوان مسلح و نیمه مسلح تحت حمایت مستقیم و غیرمستقیم نیروهای نظامی وجود داشته است. هر جا که به هر دلیل نیروهای مسلح نمی توانسته اند مستقیماً و رسماً وارد عمل شوند، از این شبکه ها کمک گرفته می شده است. این شبکه ها همیشه به سلاح مجهز بوده اند و حضور نیروهای نظامی در کنار آنان برای حمایت از آنان بوده نه توقیف و بازداشت آنان. همین شبکه در آلمان یهودی ها و کمونیست ها را تعقیب می کرد. و در ایتالیا به شکار کارگران و چپ گراها می پرداخت. همه آنان معمولاً لباس های مشابهی داشته اند، که مثلاً سیاه یا قهوه ای و نیمه نظامی. در ایران چفیه و ریش علامت این نیروهاست. اکثریت آنان را

فرصت طلبانی تشکیل می دهند که بدنبال نان و آبی هستند و برای استفاده و سواستفاده از رانت قدرت هر فرمانی را اجرا می کنند. در درون آنان جوانان ناآگاه و آرمان خواهی نیز وجود دارند که نقش حاشیه ای و فرعی دارند و حضورشان در این گروه ها می تواند موجب پیوستن قشرهای متوسط و پائین جامعه به این شبکه ها و رهبران آن بشود. این بخش تاریخ مصرف مشخصی دارند و به محض تثبیت قدرت، همانطور که در دومین سال حکومت هیتلر اتفاق افتاد دستشان از امور کوتاه می شود. در زمان شاه نیز، برای دورانی این دارو دسته ها در حزب مظفربقائی و در خدمت اهداف دربار جهت مقابله با احزاب ملی و حزب توده ایران و یا بعنوان فدائی اسلام با همین هدف فعال بودند و با دارودسته های اوپاش مانند شعبان جعفری، طیب و دسته های دیگری که دور افرادی مانند این دو جمع بودند عمل می کردند و از حمایت پهلوی شهربانی و ارتش برخوردار بودند. حتی افرادی از شهربانی و نیروهای ارتش در درون آنها قرار داشتند.

اکنون و در جمهوری اسلامی مدعی مکتب اسلام ناب محمدی، مسئله این است که این شبکه بسیج احتیاج به یک اندیشه و ایدئولوژی دارد. این ایدئولوژی بالطبع مذهبی است، اما حاملان آن دیگر روحانیون سنتی نمی توانند باشند، زیرا نقض غرض می شود. اگر قرار باشد بسیج زیر نفوذ روحانیت سنتی باشد، که اقتدار رهبر را قبول ندارد تمام این برنامه ها بی معنا می شود. اینجاست که دو شبکه مصباح یزدی و مداحان ایجاد یا تقویت شده تا جای خالی ایدئولوژیک روحانیت سنتی و قطع ارتباط بسیج را با مذهبی که روحانیت نماینده آن است پر کند. ما در انتخابات ریاست جمهوری شاهد تقابل های این نیرو با روحانیونی مانند آیت الله جوادی آملی در قم و آیت الله توسلی رئیس دفتر آیت الله خمینی در تهران و با هاشمی رفسنجانی در سراسر ایران بودیم. تقابلی که با توهین و حمله و دست به گریبان شدن نیز در مورد آیت الله توسلی نیز همراه بود.

شبکه مصباح یزدی تشکیل شده است از روحانیون نسبتاً جوان و ایدئولوژیک که از نظر مذهبی در مراتبی پایین تر از رهبر هستند و بنابراین از این نظر رقیبی یا خطری برای او به حساب نمی آیند. آموزش های این شبکه نیز برخلاف تظاهری که می کنند، آموزش های مذهبی سنتی نیست، بلکه آموزش های سیاسی و ایدئولوژیک است. این شبکه علیرغم ظاهر تند اسلامی که به خود می گیرد اصولاً طرفدار اسلام غیرسیاسی است و همچون حجتیه احکام اسلامی را تا زمان ظهور امام زمان قابل پیاده شدن نمی داند. بحث هایی که این شبکه درباره ظهور قریب الوقوع امام زمان به راه انداخته است از یکطرف برای جبران موقت این ضعف و طرفداری از اجرای احکام اسلامی و از سوی دیگر به قصد منکوب کردن روحانیت بزرگ سنتی است زیرا در جایی که قرار بر ظهور خود امام غایب است مراجع سنتی و نایبان و واسطه های امام باید بساط خود را جمع کنند. این شبکه فعلاً نقش تخریب هاشمی رفسنجانی و روحانیون اصلاح طلب و یا منتقد رهبر را بر عهده گرفته است. شبکه مصباح یزدی بدلیل عدم صداقت ذاتی که در عقایدش دارد، بدلیل مخالفتی که از ابتدا با انقلاب و آیت الله خمینی داشته است، بدلیل پیوندهایی که با شبکه نیروهای نظامی دارد، و بالاخره بدلیل نوع ایدئولوژی و برداشت هایی که از مذهب تبلیغ می کند از میان همه طیف های روحانیت بیش از همه ظرفیت دفاع از گذار به یک حکومت نظامی پالایش شده از حضور روحانیون بر راس حاکمیت را دارد. به محض آنکه منافع قدرت اقتضاء کند، "ظهور" امام زمان نیز به تاخیر خواهد افتاد و این شبکه مجدداً می تواند اجرای احکام اسلامی را تا زمان ظهور آن حضرت ناممکن اعلام کند.

در کنار شبکه مصباح یزدی که نقش ایدئولوژیک و سیاسی دارد، شبکه مداحان نیز برای مقابله و خنثی کردن روحانیت بزرگ سنتی بوجود آمده است. بر خلاف روحانیت بزرگ که

دستگاه فکری آن مبتنی بر درس و بحث و استدلال است و هیجان در نظام آن جنبه فرعی دارد، نظام مداحی مبتنی بر شور و هیجان کاذب است. در بسیج تنها چیزی که نباید وجود داشته باشد همان تعقل و تفکر است. مردم باید در چهره بسیجی دیوانه متعصبی را ببینند که هر کاری از او بر می آید، تا از او بترسند. بسیجی معقول و منطقی و اهل بحث و استدلال کسی را نمی ترساند. تصاویر و فیلم هایی که از بسیجیان پخش می شود، نوع تظاهرات آنان، ادعای استشهدایت و غیره همه در چارچوب تبلیغ همین چهره است که با رنگ و لعاب اسلامی و انقلابی بزرگ شده است. در واقع منطق بسیجی چاقو و دشنه و چماق است و این چیزی است که مردم و قبل از آنها روحانیت بزرگ باید از آن مطمئن شده و حساب کار خود را بکنند! بدینسان الگوی جوان مذهبی دوران انقلاب اگر مثلاً آیت الله خمینی یا آیت الله طالقانی و یا منتظری و علی شریعتی بود، الگوی بسیجی امروز رضا هلالی و حاج منصور ارضی است.

برخلاف آنچه اینجا و آنجا شنیده می شود، سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی را نمی توان از هم جدا کرد. سیاست خارجی اینجا نیز ادامه منطقی سیاست داخلی و حتی در شرایط کنونی ایران مقدم بر آن است. در واقع اتخاذ سیاست جنگی - اتمی بیش از آن که هدفش دستیابی به انرژی هسته ای یا اتمی کردن ایران باشد، ایجاد شرایط مساعدتری برای کوچ رهبر به خیمه قدرت نظامی است. به بهانه همین سیاست جنگی - اتمی است که رهبر چفیه را از دوش خود بر نمی دارد، فرماندهان نظامی هر روز و هر ساعت در تلویزیون و مطبوعات ظاهر شده و مصاحبه می کنند، دولت همه طرح ها و برنامه های اقتصادی و بودجه کشور را در اختیار سپاه قرار داده است، بسیج که باید 15 سال پیش، همزمان با پایان جنگ تعطیل می شد، روز به روز فعال تر می شود. این سیاست توسعه طلبانه و حتی دارای رگه های امپریالیستی است. محدودیت **بازار داخلی**، سطح فنی و صنعتی که ایران بدان دست یافته و سرمایه های اضافی عظیمی که در دستان سرمایه داران بزرگ و فرماندهان نظامی جمع شده بدنبال منابع در دیگر کشورها می گردد و با در پیش گرفتن يك سیاست متکبرانه و **زورگویانه** در صدد آن است که مردم دیگر کشورها را نیز مانند مردم کشور خود غارت کند. زیر پوشش صدور انقلاب يك سیاست جهانگشایی اسلامی دنبال می شود. وقتی انقلاب در داخل ایران به معنای سرکوب و غارت مردم ایران درك می شود، طبیعی است که صدور این "انقلاب" هم جز به معنای غارت مردم دیگر کشورها نخواهد بود. در این چارچوب به پول هایی که برای نیروهای مخالف یا شیعه در دیگر کشورهای منطقه خرج می شود، بعنوان کمک بلاعوض نگاه نمی شود، بلکه يك سرمایه گذاری برای آینده است. فرماندهان سپاه و بیت رهبری که به هیچکس درباره مبالغی که از کنار نفت و بودجه نظامی در اختیار دارند حساب پس نمی دهند، امیدوارند و چنین می اندیشند که این سرمایه گذاری را بعداً با معامله ای که با غرب بر سر نوع سیاست و مناسبات با اسرائیل و امریکا در این کشورها خواهند کرد و غرب موقعیت آن ها را بعنوان همکار خود در منطقه خواهد پذیرفت، بصورت غارت داخلی این کشورها وسیعاً جبران خواهند کرد. در این میان، علاوه بر روحانیونی که بیمناک آینده خویش اند، سرمایه داری سنتی و تجاری ایران، پس از دو دهه غارت و چپاول مردم نیز آینده خود در حاکمیت را تیره و تار می بیند. رهبران فربه این سرمایه داری که می دانند سهمی از این سفره نخواهند داشت، اکنون نه تنها آینده سیاسی، بلکه آینده جانی خود را در خطر می بینند. به همین دلیل ما شاهد موضع گیری های اخیر ائتلافی از جانب رهبران موفقه اسلامی و یا تلاش برخی رهبران آن مانند اسدالله بادامجیان برای استفاده از فرصت انتخابات میان دوره ای مجلس و رساندن خود به درون مجلس هفتم هستیم. همچنان که شاهد اعتراض های به مراتب پرده درانه تر از دوره های گذشته انتخابات مجلس خبرگان، در این دوره هستیم. اعتراضی که بصورت بیانییه صریح مجمع روحانیون

مبارز و مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم علیه مهره چینی برای خبرگان آینده صادر شد. و یا اظهار نظرهای اخیر هاشمی رفسنجانی در باره بحث مجلس خبرگان، پس از درگذشته آیت الله خمینی مبنی بر شورایی شدن رهبری و یا فردی شدن رهبری! و یا سخنرانی های اخیر محمد خاتمی درباره انتخابات خبرگان و شوراها که این نیز در نوع خود همان ورود به صحنه دفاع از روحانیت در برابر نظامی ها و حرکت به سمت "نظامیگری" است که رهبر اخیرا و بصورت آشکار از آن دفاع می کند و مخالفان آن را مثنی روشنفکر معرفی می کند. خواه نا خواه آن روشنفکری که رهبر به آن اشاره می کند، روشنفکر مکلا نیست، بلکه خطابش متوجه روحانیون روشنفکر است. این بحث با دفاع از هویت مجلس خبرگان آغاز شده و ادامه دارد، اما این دفاع دیگر دفاع از رهبری خامنه ای نیست، بلکه در نوع خود، دفاع از پاسخگو ماندن رهبر در برابر روحانیت و حفظ نقش آن در جمهوری اسلامی است و این از محوری ترین نکاتی است که در ارتباط با انتخابات جاری مجلس خبرگان باید به آن توجه کرد.

بدین ترتیب است که دو انتخابات - و در واقع سه انتخابات- خبرگان، شوراها و میاندوره ای مجلس با سمت و سو تحولات آینده و سرنوشت سیاست نظامی و آنچه در بالا به آن اشاره شد ربط پیدا کرده است و نظامی ها و امنیتی ها در هماهنگی کامل با بیت رهبری چنان فضای خبری و اطلاع رسانی به مردم را بسته اند که دشوار بتوان تصور کرد این نظرات در وسعتی قابل توجه، در این مرحله به گوش مردم برسد. البته این از وظیفه ما برای گفتن و تلاش برای رساندن این نظرات به گوش مردم هیچ چیز کم نمی کند و باید به کوشش خود برای روشن ساختن زوایای پنهان آنچه در ایران می گذرد ادامه بدهیم.